

در جستجوی نسبت «معماری داخلی» و «معماری»*

مریم دربندی

دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر، تهران، ایران

نادیه ایمانی

دانشیار گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر، تهران، ایران (نویسنده مسئول مکاتبات)

E-mail : imani@art.ac.ir

محمد رضا رحیم زاده

استادیار گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر، تهران، ایران

چکیده

حدود یک سده است که «معماری داخلی» یا «طراحی داخلی» به عنوان تخصصی حرفه‌ای و رشته‌ای دانشگاهی به صورت مستقل از معماری موضوعیت یافته است. در حالی که تا پیش از این، این تخصص به عنوان بخشی از کار «معماری» قلمداد می‌شد. اما در طی چند سده اخیر تحولات و تغییراتی به وجود آمد که بسترساز شکل‌گیری معماری داخلی به صورت مستقل از معماری شد. ارتباط تنگاتنگ معماری داخلی و معماری سبب شده است که چگونگی مرزها و بی‌مرزی‌های بین این دو پرسش‌برانگیز شود. هدف این پژوهش فهم نسبت میان این دو تخصص است. برای نیل به این هدف، ابتدا تلاش شده است که شناختی از معماری داخلی حاصل شود. پس از آن، آراء و نظرات صاحب‌نظران درباره نسبت معماری داخلی و معماری مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. در انتها، تلاش شده است که با تبیین مدلی مفهومی این نسبت مورد بازاندیشی قرار گیرد. نوع این پژوهش، کیفی و روش آن تحلیلی-تفسیری و استدلال منطقی است. از این پژوهش این نتیجه حاصل شده است که نسبت معماری داخلی و معماری از زاویه مفهوم درون و بیرون، به صورت طیفی است که معماری داخلی از درون به بیرون، و معماری، از بیرون به درون، در هم آمیخته و فاقد مرز می‌شوند؛ در عین حال، این دو تخصص در نسبتی مکمل گونه تشکیل یک امر کل می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: طراحی داخلی، معماری داخلی، معماری، درون، بیرون

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری مریم دربندی، با عنوان «تأملی در بنیان‌های نظری معماری داخلی» است که با راهنمایی دکتر نادیه ایمانی و دکتر محمد رضا رحیم زاده، در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه هنر انجام شده است.

مقدمه

«معماری داخلی» به منزله رشته‌ای دانشگاهی و تخصصی حرفه‌ای، با وجود دارا بودن موقعیتی مستقل، ممزوج و درهم‌تنیده با معماری است.^۱ می‌توان گفت تا پیش از شکل‌گیری معماری داخلی و تخصص‌های کم‌وبیش مشابه آن، یعنی «طراحی داخلی» و «دکوراسیون داخلی»، امر سامان‌بخشی و طراحی فضاهای داخلی عمدتاً مربوط به تخصص «معماری» می‌شد و بیشتر، معماران عهده‌دار انجام این کار بودند.^۲ اما پس از تغییرات و تحولاتی که در طی دو سده گذشته مخصوصاً در نظام اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، حرفه‌ای و دانشگاهی روی داد، تخصص‌هایی به‌ترتیب با نام‌های دکوراسیون داخلی، طراحی داخلی و معماری داخلی شکل گرفتند و متخصصان آن، عهده‌دار اصلی مسئولیت مربوط به امر سامان‌بخشی و طراحی فضاهای داخلی شدند. گرچه آغاز شکل‌گیری «استقلال» در حوزه طراحی فضاهای داخلی، حدود دو سده پیش با دکوراسیون داخلی محقق شد، در طول حدود یک سده، اگر نگوئیم تکامل، با تغییراتی همراه شد که منتج به ظهور طراحی داخلی و پس از آن معماری داخلی شد. امروزه معماری داخلی یا طراحی داخلی چنان جایگاه مستقلی در نظام حرفه و آموزش یافته که کمتر کسی نافی رسمیت و مشروعیت آن است. اما با وجود موقعیت مستقلی که معماری داخلی نسبت به تخصص مادر خود، معماری، یافته است، به دلیل سرشت و نهادی مشترک، ارتباطی تنگاتنگ و درهم‌تنیده با معماری دارد. فهم چگونگی این نسبت، موضوع این پژوهش است.

بنابراین، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که چه نسبتی میان معماری داخلی و معماری وجود دارد. برای رسیدن به پاسخ این پرسش، چند پرسش فرعی مطرح شده است: نخست اینکه معماری داخلی چیست؟ برای یافتن پاسخ این پرسش، چگونگی روند شکل‌گیری و موقعیت کنونی آن در حرفه و آموزش باید روشن شود. پرسش فرعی دوم این است که نظر صاحب‌نظران درباره نسبت معماری داخلی و معماری چیست؟ برای روشن کردن پاسخ این پرسش، دسته‌بندی یا طبقه‌بندی این آراء باید صورت پذیرد. پرسش فرعی سوم این است که آراء صاحب‌نظران درباره نسبت معماری داخلی و معماری چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ برای پاسخ به این پرسش، مدلی که بتواند نسبت بین آراء را توصیف و تبیین کند، می‌تواند روشن‌بخش باشد؛ و درنهایت، پرسش فرعی چهارم این است که با بررسی، تحلیل، و نقد آراء فوق، چگونه می‌توان مدلی تبیین کرد که بیانگر نسبت معماری داخلی و معماری باشد؟ پاسخ به پرسش فرعی چهارم که البته در پس پاسخ به پرسش‌های فرعی قبلی است، می‌تواند ما را به پاسخ پرسش اصلی این پژوهش برساند.

از آنجایی که معماری داخلی تخصصی نوظهور محسوب می‌شود، هنوز پیکره نظری آن دارای ابعاد ناشناخته یا کمتر پرداخته شده است. فهم چگونگی نسبت میان معماری داخلی و معماری، سبب می‌شود بتوان به شناخت بهتری از معماری داخلی و مرزها و بی‌مرزی‌های آن با حوزه معماری دست یافت. در واقع، این پژوهش کمک می‌کند بخشی از شبکه ارتباطی حوزه‌های اطراف معماری داخلی که مهم‌ترین آن‌ها معماری است، مورد بررسی و تفکر قرارگیرد. نتیجه این پژوهش می‌تواند هم در حیطه آموزش معماری داخلی، در تدوین برنامه و سرفصل‌های دروس کمک نماید و هم در عرصه حرفه، در تبیین مسئولیت‌ها و مرزهای مشترک کار معماری داخلی و معماری راهنما باشد.

روش پژوهش

پارادایم این پژوهش، کیفی است؛ به این معنا که مستلزم فرایندی استقرایی است که عوامل چندگانه مؤثر بر پدیده را تبیین می‌کند (گروت، ۱۳۹۲، ۲۶). روش تحقیق این پژوهش، تحلیلی تفسیری و استدلال منطقی است. در پژوهش تحلیلی-تفسیری بعد از جمع‌آوری داده‌ها، سه مرحله را باید طی کرد؛ توصیف، تبیین، و تفسیر. توصیف،

وصف داده‌ها را به عهده دارد و توضیح داده‌هایی است که گردآوری شده‌اند. این مرحله بر چگونگی جمع‌آوری اطلاعات و چگونگی امتحان فرضیه یا پاسخ پرسش‌های پژوهش از راه توصیف معطوف است. در تبیین نیز علت و زمینه‌های تأثیرگذار به پرسش گرفته می‌شوند و بالاخره در تفسیر، پژوهشگر تلاش می‌کند معانی غیرآشکار درون پدیده‌ها، وقایع و آثار را روشن سازد (حیدری، ۱۳۹۳، ۲۴۶). روش استدلال منطقی، به ساختارهای منطقی با توان تبیینی بالا منتهی می‌شود و مقصود اصلی آن صورت‌بندی سامانه‌های منطقی ذهنی است. در تدبیر بیانی این روش، از مدل‌های گرافیکی بهره گرفته می‌شود (گروت، ۱۳۹۲، ۳۰۱-۳۳۵).

این پژوهش در چهار گام یا بخش اصلی صورت می‌گیرد. این چهار گام مبتنی بر پاسخ به چهار پرسش فرعی است که در بخش مقدمه شرح داده شد. همچنین، مراحل ذکرشده روش تحقیق یعنی توصیف، تبیین، تفسیر و صورت‌بندی سامانه‌های منطقی در تمامی گام‌ها یا بخش‌های این پژوهش به‌طور مستقل مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

شناخت معماری داخلی

به‌منظور شناخت معماری داخلی، ابتدا لازم است مروری اجمالی بر سیر شکل‌گیری این تخصص صورت گیرد. سنگ‌بنای استقلال یافتن معماری داخلی از معماری، نخست در بستر حرفه روی می‌دهد، جایی که نیاز به شکل‌گیری تخصصی مستقل در بازار کار در پس تحولاتی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شکل می‌گیرد. این آغاز با ظهور تخصصی به نام «دکوراسیون داخلی» همراه می‌شود. اما پس از حدود یک سده، تغییرات و تحولاتی روی می‌دهد که منتج به ظهور تخصصی دیگر به نام «طراحی داخلی» می‌شود و چند دهه بعد است که برای نخستین بار، عنوان «معماری داخلی» شکل می‌گیرد. اگرچه خاستگاه شکل‌گیری دکوراسیون داخلی در حرفه محقق می‌شود (Lees-Maffei, 2008)، چندی بعد، با ظهور طراحی داخلی، اهمیت پرداختن به ابعاد دانشی و ضرورت وجود آموزش دانشگاهی، منتج به این می‌شود که طراحی داخلی به‌صورت یک دانش تخصصی و رشته دانشگاهی به‌طور رسمی آموزش داده شود. این درحالی است که دکوراسیون داخلی، نه به‌صورت رسمی، که «ذیل آموزش رشته‌های دیگری چون اقتصاد خانه، هنر، و معماری تعلیم داده می‌شد» (Piotrowski, 2002, 14). بنابراین در شناخت این روند، لازم است توجه داشت که اگرچه خاستگاه این استقلال‌یابی در حرفه وجود داشته است، به مرور، ضرورت شکل‌گیری حوزه دانشی و آموزش دانشگاهی باعث می‌شود جایگاه این حوزه در نظام دانشگاهی تثبیت شود.

اما درباره‌ی روند شکل‌گیری معماری داخلی، دو نکته حائز اهمیت است: اول اینکه نمی‌توان سرآغاز شکل‌گیری معماری داخلی را دقیقاً از زمان ظهور دکوراسیون داخلی دانست. چراکه تا قبل از قرن هجدهم، خصوصاً بعد از رنسانس توجه ویژه‌ای به فضاهای داخلی شکل می‌گیرد. اگرچه این توجه عمدتاً از سوی معماران شکل می‌گیرد، هنرمندانی مانند نقاشان، مجسمه‌سازان، و نجاران هم نقش پررنگی در شکل‌دادن فضای داخلی ایفا می‌کنند (Binggeli, 2007; Pile and Friedmann, 2007) و پایل و گورا، (۱۳۹۷). اما دلیل اینکه در این پژوهش، نقطه آغاز از زمان شکل‌گیری دکوراسیون داخلی در نظر گرفته شده است، این است که شکل‌گیری دکوراسیون داخلی جایی است که نیاز به ایجاد یک تخصص مستقل از معماری، به منصفه ظهور می‌رسد؛ در نتیجه برای امر سامان‌بخشی به فضای داخلی، نامی انتخاب می‌شود و عاملان این حرفه، که دکوراتورهای داخلی نامیده می‌شوند، شأن و جایگاهی رسمی در حرفه می‌یابند. بنابراین شکل‌گیری دکوراسیون داخلی، به‌عنوان اولین تخصص ظهوریافته در مسیر استقلال‌یافتن معماری داخلی از معماری، می‌تواند نقطه آغازی مناسب برای بررسی این روند باشد.

نکته دوم این است که روند شکل‌گیری دکوراسیون داخلی تا طراحی داخلی و از طراحی داخلی تا معماری داخلی، گرچه با تقدم و تأخر زمانی همراه است، نمی‌توان گفت این روند، روندی خطی است که با ظهور تخصص جدید، تخصص قبلی از بین می‌رود یا به تخصص جدید دگرذیسی می‌یابد. در واقع، می‌توان گفت امروزه، هر سه عنوان دکوراسیون داخلی، طراحی داخلی، و معماری داخلی مطرح هستند و هر یک جایگاه و کاربرد خود را یافته‌اند. اگرچه در خصوص نسبت تخصص طراحی داخلی و معماری داخلی، این امر از پیچیدگی بیشتری برخوردار است و در ادامه این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مروری بر سیر شکل‌گیری: از دکوراسیون داخلی تا معماری داخلی

دکوراسیون داخلی

شاید بتوان اولین بارقه‌های ظهور دکوراسیون داخلی را در فرانسه، در اوایل قرن نوزدهم جستجو کرد.^۳ انقلاب فرانسه و شکل‌گیری طبقه بورژوازی زمینه‌ای را فراهم می‌کند که به بروز فرهنگ و در نتیجه نیازهای جدید می‌انجامد. «فرهنگ مصرفی»، تمایل به «نمایش خود»، و همچنین شکل‌گیری مفهومی به نام «خانه‌زیستی»^۴ از اصلی‌ترین تحولات فرهنگی‌ای هستند که پیش‌زمینه موضوعیت بافتن دکوراسیون داخلی می‌شوند (Rice, 2008, 1-5). در واقع در فرانسه پس از انقلاب، بازتوزیع ثروت و افزایش امکانات رفاهی، باعث افزایش تمایل به «مصرف‌گرایی» می‌شود (Edwards, 2011, 16). تحولات مذکور در جامعه نوپای فرانسه، مخصوصاً در طبقه متوسط در حال رشد بورژوازی، بسترساز تمایل یا نیاز به گردآوری اشیاء، اثاثیه و روکش‌ها و در پی آن، تمایل به هماهنگی این عناصر می‌شود. نیاز به اینکه اجزاء خصوصاً از نظر بصری در هماهنگی با یکدیگر قرارگیرند، ساکنان را به سوی افرادی که توانمندی این کار را داشته باشند، سوق می‌دهد. در این میان اما حرفه‌ای شدن معماری به عنوان نقطه عطفی مهم در توسعه طراحی داخلی شمرده می‌شود. در اوایل دهه ۱۸۰۰، معماران برای اینکه بتوانند در حرفه پیشرفت کنند، تلاش می‌کنند تا از کارهایی که به مسائل جزئی در معماری می‌پردازد و به نوعی به خانه‌زیستی و صنایع دستی مربوط است، دوری کنند (Lees-Maffei, 2008 به نقل از Wild, 2019, 9). امتناع معماران از انجام امور مربوط به دکوراسیون داخلی، ناگزیر مردم را دست به دامن میل‌سازان و فروشندگان مبلمان می‌کند. در این دوران، می‌توان گفت کار مبیل‌سازان از مبلمان به دیواره‌ها امتداد می‌یابد. پارچه و چوبی که توسط آن مبلمان ساخته می‌شدند به دیواره‌های فضای داخلی نیز راه می‌یابد. از سوی دیگر، چندی بعد در حدود ۱۸۳۰، فروشندگان مبلمان و پوشش‌های نهایی هم به این کسب‌وکار می‌پیوندند و در کنار فروش اشیاء و مبلمان، شروع به مشاوره دادن درباره چگونگی بازاریابی کل خانه می‌نمایند (Edwards, 2011, 21-23). با این وجود، لازم است توجه داشته باشیم که در این دوران، هنوز عنوان دکوراسیون داخلی به صورت رسمی شکل نگرفته است، کار این افراد از حیث مهم‌ترین زمینه‌سازان ظهور دکوراسیون داخلی حائز اهمیت است.

این دوره حدود یک سده به طول می‌انجامد تا اینکه رفته‌رفته در کنار مبیل‌سازان و فروشندگان مبلمان و اثاثیه، افرادی به صورت «حرفه‌ای» مشغول به انجام این کار می‌شوند و در نتیجه دکوراسیون داخلی کم‌کم به عنوان حرفه‌ای تخصصی مطرح می‌شود. در واقع می‌توان گفت «قبل از قرن بیستم، حرفه‌ای با نام دکوراسیون داخلی وجود نداشت» (مسی، ۱۳۹۹، ۱۴۲). در اواخر قرن نوزدهم است که زمزمه‌های نگاه به دکوراسیون داخلی به عنوان حرفه یا فعالیتی حرفه‌ای شنیده می‌شود. اما با وجود تب‌وتاب حرفه‌ای‌سازی دکوراسیون داخلی در فضاهای خانگی و اداری و انجام اقدامات مهمی همچون تأسیس انجمن دکوراتورهای داخلی بریتانیا^۵ در ۱۸۹۹ و بنا نهادن کانون دکوراتورها در نیویورک^۶ در ۱۹۱۴، تحولاتی شکل می‌گیرد که بسترساز شکل‌گیری حرفه «طراحی داخلی» می‌شود.

طراحی داخلی

ظهور «طراحی داخلی» به عنوان عملی حرفه‌ای با این نام زمانی میان جنگ جهانی اول و دوم، در سال‌های بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ روی می‌دهد (کان، ۱۳۹۹، ۱۰۴). این امر در انزو طی نمی‌شود. ساشی کان معتقد است این حرفه هم‌زمان با دیگر رشته‌های تخصصی طراحی، شامل طراحی گرافیک، و طراحی صنعتی ظهور می‌کند. در این دوره، همچنین معماری به عنوان حرفه‌ای کاملاً مستقل از مهارت‌های عملی سازنده تلقی می‌شود. شوک انقلاب صنعتی و به‌طور مشخص، تولید انبوه کالا توسط کارگران نیمه‌ماهر و نه استادکاران ماهر، رشته‌های طراحی نوظهور را وامی‌دارد که به بررسی رابطه خود با مهارت‌ها و پیشه‌های مطلوب خود پردازند (کان، ۱۳۹۹، ۹۷). در واقع در اینجا موقعیت طراحی داخلی در میان سایر رشته‌های طراحی و در برهم کنش با آن‌ها ترسیم می‌شود.

شاید بتوان مهم‌ترین جان‌مایه یا ویژگی کلیدی طراحی داخلی در قیاس با دکوراسیون داخلی را در نگرشی دنبال کرد که ریشه در اصطلاح «اثر هنری کامل»^۷ دارد. این اصطلاح در معماری به این معناست که تمام اجزای بنا، براساس سبکی خاص طراحی شود و در کمال هماهنگی و انسجام باشد. حال پرسش اینجاست که این اصطلاح چطور بر تغییر دکوراسیون داخلی به طراحی داخلی تأثیر می‌گذارد؟ برای فهم این تأثیر، به سراغ یکی از جنبش‌های مهم در معماری؛ جنبش باهاوس (۱۹۱۹-۱۹۳۳) می‌رویم. باهاوس، با کانسپت «اثر هنری کامل» در گردهم‌آوردن بسیاری از رشته‌های هنرهای کاربردی «زیر قبای معماری» تلاش می‌کند (Edwards, 2011, 34-35). نکته کلیدی این است که در چنین تلاشی، پرداختن به فضای داخلی، به معماری اتصال می‌یابد و در نتیجه نگاه به فضای داخلی از نظرگاه معماری صورت می‌گیرد^۸. این امر سبب تحول اساسی در نگاه به فضای داخلی می‌شود. زیرا نگاه معمارانه و نحوه مواجهه معماران متفاوت است با طریقی که دکوراتورها با فضای داخلی برخورد می‌کنند.

بنابراین تمایز اصلی طراحی داخلی با دکوراسیون داخلی، در اتصالات قوی‌تر طراحی داخلی با معماری (نسبت به دکوراسیون داخلی با معماری) و در نتیجه، دید معمارانه حاکم بر طراحی داخلی است. از سوی دیگر، طراحی داخلی با توجه به بستر شکل‌گیری خود وظایفی متفاوت از دکوراسیون داخلی می‌یابد. توجه به مقولاتی چون کارایی، تکنولوژی، استانداردسازی، زیبایی‌شناسی جدید و مصالح جدید که حاکی از ریشه‌داشتن در معماری مدرن است، سبب می‌شود دغدغه‌هایی تازه در مواجهه با فضای داخلی شکل بگیرد. از سوی دیگر، به دلیل نگرش معمارانه به فضای داخلی، برنامه‌ریزی فضایی و خدمات و تجهیزات در کنار توجه به مبلمان و اثاثیه قرار می‌گیرد (Edwards, 2011, 43-44). چراکه به قول آتیویل، طراحی داخلی رشته‌ای است دربارهٔ نقش‌انجامی^۹ و تجربه فضایی، نه رشته‌ای دربارهٔ ترکیب‌بندی و سبک و همین امر آن را از دکوراسیون داخلی و معماری متمایز می‌کند (Attiwill, 2004, 6). کم‌کم فهم عمومی تمایز میان دکوراسیون داخلی و طراحی داخلی گسترش می‌یابد. این روند همچنین بر انجمن‌های حرفه‌ای تأثیر می‌گذارد.

روند تغییر نام عنوان‌هایی که برای انجمن‌های حرفه‌ای ملی یا بین‌المللی دکوراسیون داخلی برگزیده شده بود، نیز شاهدی بر مدعای تمایل و کشش از دکوراسیون داخلی به طراحی داخلی است: در ۱۹۵۳ «انجمن دکوراتورهای بریتانیایی»^{۱۰} که در سال ۱۸۹۹ تأسیس شده بود، به «انجمن متحده دکوراتورها و طراحان داخلی بریتانیایی»^{۱۱} تغییر نام می‌دهد. در ۱۹۷۵ این انجمن دوباره تغییر نام پیدا می‌کند؛ این بار به «انجمن بریتانیایی طراحی داخلی»^{۱۲}. از سوی دیگر در ایالت متحده آمریکا، در ۱۹۱۴ «کانون دکوراتورها»^{۱۳} در نیویورک تأسیس می‌شود و در ۱۹۳۱، «انجمن آمریکایی دکوراتورهای داخلی»^{۱۴}؛ اما حدود سی سال بعد، یعنی در ۱۹۶۱، این انجمن نامش را به «انجمن آمریکایی طراحان داخلی»^{۱۵} تغییر می‌دهد. تغییر نام دکوراتور به طراح در طی این دوران، نکته‌ای مهم است. از این زمان به بعد، در سراسر دنیا انجمن‌ها و سازمان‌های متعدد برای

طراحی داخلی به‌عنوان یک حرفه ایجاد می‌شوند. به‌طوری که در فرهنگ انجمن‌های^{۱۶} ۱۹۹۱ هفتادوچهار گروه بین‌المللی طراحی داخلی فهرست شده‌اند (Baxter, 1991, 241).

درباره سابقه‌ای که طراحی داخلی در حوزه آموزش طی کرده است، می‌توان گفت اولین دوره آموزش رسمی طراحی داخلی به‌عنوان یک رشته دانشگاهی، در حدود ۱۹۰۴ راه‌اندازی می‌شود؛ مدرسه «هنرهای زیبا و کاربردی نیویورک^{۱۷}» یکی از اولین دوره‌ها را آغاز می‌کند (Piotrowski, 2002, 14). پس از آن دانشگاه واشنگتن در سیاتل برنامه دانشگاهی طراحی داخلی را در اواسط دهه ۱۹۲۰ تأسیس می‌کند. در کانادا دانشگاه مانیتوبا، اولین دبیرم طراحی داخلی را بنیاد می‌نهد. در طول دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، برنامه‌های طراحی داخلی در دانشگاه‌های شمال آمریکا گسترش می‌یابد. همچنین دانشگاه ایالت فلوریدا اولین برنامه دکتری متمرکز بر طراحی داخلی را در اواسط دهه ۱۹۶۰ بنیان می‌گذارد (Edwards, 2011, 60-61). تا دهه ۱۹۸۰ اکثر مدارس هنر در آمریکا دوره‌های آموزشی در زمینه طراحی داخلی برگزار می‌کردند. البته در انگلستان این امر کمی دیرتر اتفاق می‌افتد؛ حرفه طراحی داخلی در انگلستان در اواخر دهه ۱۹۶۰ رسمیت می‌یابد و تا سال ۱۹۶۸، پنج مرکز آموزش هنری، مدرک طراحی داخلی ارائه می‌دهند (مسی، ۱۳۹۹، ۱۹۰). با اهمیت یافتن هرچه بیشتر آموزش رسمی طراحی داخلی، پژوهش در زمینه طراحی داخلی نیز اهمیت بیشتری می‌یابد.

در این میان، پایگاه‌هایی تأسیس می‌شوند که تأثیر مهمی در تثبیت و ارتقای جایگاه طراحی داخلی می‌گذارند. در آمریکا، انجمن معلمان طراحی داخلی^{۱۸} (IDEC) که در ۱۹۶۳ تأسیس شده بود، مجله آموزش و پژوهش طراحی داخلی^{۱۹} را منتشر می‌کند و در ۱۹۷۵ آن را به نام مجله طراحی داخلی^{۲۰} تغییر می‌دهد. یکی دیگر از انجمن‌های مهم در زمینه طراحی داخلی، انجمن ملی صلاحیت طراحی داخلی^{۲۱} (NCIDQ) است. در ۱۹۷۲، این انجمن بررسی صلاحیت طراحان داخلی در شمال آمریکا را به عهده می‌گیرد و برای شناسایی طراحان داخلی‌ای که استانداردهای حداقل برای انجام کار حرفه‌ای را دارند اقدام به برگزاری آزمون NCIDQ می‌کند. قبولی در این آزمون منتج به اعطای گواهی صلاحیت انجام کار می‌شود. امروزه در کنار طراحی داخلی، دکوراسیون داخلی نیز - گرچه کم‌رنگ‌تر از پیش - در حرفه و آموزش موضوعیت دارد و با توجه به تمایزات بین این دو، هر یک جایگاه و هویت مستقلی یافته است؛ اما در کنار طراحی داخلی، عنوان دیگری نیز به کار می‌رود و آن «معماری داخلی» است.

معماری داخلی

به‌کارگیری نام «معماری داخلی»، نسبت به دکوراسیون داخلی و طراحی داخلی، سابقه کمتری دارد. اصطلاح انگلیسی معماری داخلی اولین بار در ۱۹۹۳ در کتاب معماری داخلی نوشته کترینج و ایکن آشکار می‌شود (König, 2010). اما دلیل خلق اصطلاحی جدید در نام‌گذاری این حرفه چیست؟ همان‌طور که ذکر شد، در روند گرایشی که از دکوراسیون داخلی به طراحی داخلی طی می‌شود، اتصالات طراحی داخلی با معماری نسبت به دکوراسیون داخلی با معماری بیشتر می‌شود. این تمایل به اتصال به معماری، با انتخاب نام معماری داخلی به جای طراحی داخلی به اوج می‌رسد (کان، ۱۳۹۹، ۱۰۸). در واقع می‌توان گفت در به‌کارگیری نام معماری داخلی نوعی تلاش برای اعتباربخشی به این حرفه وجود دارد؛ اعتباری که گویی با هرچه نزدیک‌تر کردن آن با معماری به دست می‌آید (König, 2011).

در خصوص امر آموزش «معماری داخلی» به‌نظر می‌رسد بیشتر نام‌گذاری‌ها به سمت طراحی داخلی گرایش دارد. کلایو ادواردز این نسبت را در سال ۲۰۱۰ در تحصیلات عالی بریتانیا، ۴۳ دوره در معماری داخلی و ۱۱۴ دوره در طراحی داخلی عنوان می‌کند (Edwards, 2011, 61). اما در خصوص انجمن‌های حرفه‌ای، می‌توان گفت عمده‌تاً عنوان طراحی داخلی را یدک می‌کنند و انجمن‌هایی انگشت‌شماری با عنوان معماری

داخلی نام‌گذاری شده‌اند؛ مانند «اتحادیه بین‌المللی طراحان / معماران داخلی»^{۲۲} (IFI) که از عنوان معماری داخلی به‌عنوان «معادل» طراحی داخلی استفاده کرده است.

از آنجایی که عمده صاحب‌نظران عرصه طراحی فضای داخلی، معتقد به یکی انگاشتن این دو عنوان هستند^{۲۳} (دربندی، ایمانی، رحیم‌زاده، ۱۴۰۲) در این پژوهش در بیان آراء صاحب‌نظران درباره نسبت معماری داخلی و معماری، نظرات متخصصانی را که در توصیف این نسبت از عنوان طراحی داخلی استفاده کرده‌اند معادل معماری داخلی فرض شده است. در ادامه، نسبت میان طراحی/معماری داخلی و معماری مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

مروری بر آراء و نظرات در باب نسبت «طراحی/معماری داخلی» و «معماری»

در میان متخصصانی که به تعریف معماری داخلی یا طراحی داخلی پرداخته‌اند، تعداد اندکی به نسبت این تخصص با معماری اشاره کرده‌اند. در این پژوهش، تلاش شده است که تمامی نظراتی که تاکنون در عرصه طراحی/معماری داخلی درباره نسبت با معماری مکتوب شده است، جمع‌آوری، تحلیل و دسته‌بندی شوند. در جدول (۱)، اسامی این متخصصان، حوزه جغرافیایی آنان، منبع و سال انتشار آن پژوهش مرور می‌شود:

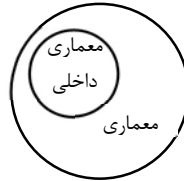
جدول ۱. مشخصات منابعی که در آن درباره نسبت طراحی/معماری داخلی و معماری بحث شده است

سال انتشار	نام منبع	حوزه جغرافیایی	نام صاحب‌نظر
۱۹۸۶	<i>Interior design in the 20th century.</i>	آمریکا	Allen Tate, C. Ray Smith
۱۹۹۰	<i>A Philosophy of Interior Design</i>	آمریکا	Stanley Abercrombie
۱۹۹۱	<i>Comparing the standards in interior design and architecture to assess similarities and differences</i>	آمریکا	Buie Harwood
۱۹۹۳	<i>Interior Architecture</i>	آمریکا	John Kurtich, Garret Eakin
۲۰۰۳	<i>Defending Interior Design</i>	انگلستان	Joseph Giattina
۲۰۰۳	<i>Writing spaces. Discourses of architecture, urbanism, and the built environment</i>	آمریکا	C. Greig Crysler
۲۰۰۳	<i>Bourgeois inhabitations: Theory and the historical emergence of the interior</i>	انگلستان	Charles Rice
۲۰۰۴	<i>Inside-out: Speculating on the interior.</i>	استرالیا	Cathy Smith
۲۰۰۶	<i>Interior design in architectural education</i>	آمریکا	Edith Wharton, Ogden Codman
۲۰۰۶	<i>Interspace</i>	سنگاپور	Ellen S. Klingenberg
۲۰۱۲	<i>After taste: Expanded practice in interior design.</i>	آمریکا	Joanna Merwood-Salisbury, Kent Kleinman, Lois Weinthal
۲۰۱۲	<i>Architecture's 'other': an ontological reading of the abject relationship with interior design</i>	آفریقای جنوبی	Raymund König, Karel Anthonie Bakker

آراء صاحب‌نظران مذکور در جدول (۱)، درباره نسبت میان «طراحی/معماری داخلی» و «معماری» در ۸ دسته کلی قابل تقسیم است. در ادامه هر یک از این دیدگاه‌ها مورد تشریح و تحلیل قرار می‌گیرد:

معماری داخلی به مثابه بخشی از معماری

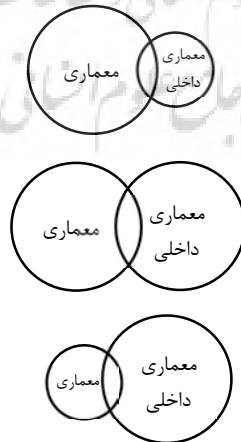
اعتقاد صاحبان این تفکر این است که معماری داخلی امری است که بخشی از معماری است. به بیانی دیگر، معماری به صورت یک کل است که معماری داخلی را دربرگرفته است. در این دیدگاه نمی توان معماری داخلی را جدا از معماری دید و به عنوان امری تلقی کرد که معماری قادر به انجام آن نیست. مثلاً، جیاتینا طراحان داخلی را افرادی می داند که «فقط کمی از معماری را انجام می دهند» (Giattina in Hughes, 2003, 45). همچنین کرایسلر در تقسیم بندی رشته ها نامی از طراحی داخلی نمی آورد و معتقد است که طراحی داخلی تنها بخشی از معماری است و هرگز نمی توان آن را امری جدا از معماری در نظر گرفت (Crysler, 2003, 202) (شکل ۱).



شکل ۱. معماری داخلی به مثابه بخشی از معماری

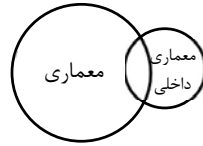
معماری داخلی به مثابه امری که معماری نمی تواند آن را به کفایت انجام دهد

این دیدگاه به تمایز عرصه معماری داخلی و معماری اشاره دارد، اما درعین حال گویا این پیش فرض وجود دارد که بین این دو حوزه اشتراکاتی هم وجود دارد. به بیانی دیگر، در این دیدگاه معماری داخلی با معماری هم اشتراک دارد، هم افتراق. به گونه ای که معماری می تواند بخشی از کار معماری داخلی را انجام دهد، اما نه تمام آن را. کتریچ و ایکین ادعا می کنند که «معماران می توانند ساختمان ها را به خوبی طرح ریزی کنند، اما آن ها به طور کامل به فضاهای داخلی نمی پردازند و آن را پیش نمی برند. این امر به ویژه در ترسیمات معماران مشهود است، آن ها از پرداختن به مبلمان و سطوح نازک کاری اجتناب می کنند و این نشان دهنده کمبود آگاهی ایشان از طراحی داخلی است» (Kurtich & Eakin, 1993, 461). همچنین، این ایده که «معماری نمی تواند به کفایت به فضای داخلی بپردازد» در ۱۸۷۷ توسط وارتن و کدمن در دکوراسیونی از خانه ها بیان شده است (Wharton & Codman, 1897; in Gürel & Potthoff, 2006, 219). این دیدگاه را به صورت سه نمودار زیر می توان در نظر گرفت (شکل ۲).



شکل ۲. سه نوع نمودار توصیف گر نسبت معماری داخلی و معماری به طوری که «معماری نمی تواند معماری داخلی را به کفایت انجام دهد».

اما امری که در این دیدگاه به‌طور ضمنی وجود دارد، این است که به‌نظر می‌رسد معماری داخلی امری کوچک‌تر از معماری است که معماری می‌تواند بخشی از آن را انجام دهد؛ این درحالی‌ست که در این اظهار نظرات اشاره‌ای به این نشده است که معماری داخلی بتواند بخشی از کار معماری را انجام دهد. بنابراین می‌توان گفت نموداری که بتواند به درستی این نسبت را نشان دهد، نمودار ذیل است (شکل ۳).



شکل ۳. معماری داخلی به‌مثابه امری که معماری نمی‌تواند آن را به کفایت انجام دهد

معماری داخلی به‌مثابه امری مکمل معماری

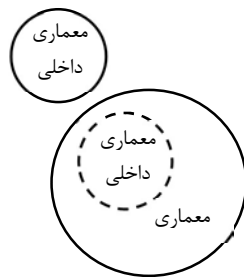
این دیدگاه معماری داخلی را در جایگاهی همسان با معماری در نظر می‌گیرد که به‌طور مستقل از هم موجودیت یافته‌اند، اما در عین حال «مکمل» یکدیگرند؛ نقل قولی از هاروود می‌تواند این نگرش را روشن کند: «دانش‌های مختلفی در هریک از رشته‌های معماری و طراحی داخلی وجود دارد. طراحان داخلی آموزش، تربیت و آزموده نمی‌شوند تا معمار باشند. و برعکس، معماران آموزش، تربیت، یا آزموده نمی‌شوند که طراح داخلی باشند. این دو حرفه، مکمل هم هستند» (Harwood, 1991). این نگرش می‌تواند به صورت نموداری در نظر گرفته شود که معماری داخلی و معماری به‌مثابه مکمل یکدیگر تشکیل یک کل واحد را می‌دهند (شکل ۴).



شکل ۴. معماری داخلی به‌مثابه امری مکمل معماری

معماری داخلی به‌مثابه امری که هم در معماری است و هم در بیرون از معماری

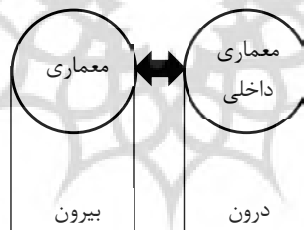
این دیدگاه به ریشه‌های ظاهراً متناقض معماری داخلی اشاره می‌کند که هم می‌توان آن را در معماری یافت و هم در بیرون از معماری. چارلز رایس دو گزینه برای توصیف رابطه معماری و معماری داخلی پیشنهاد می‌دهد: «حیطه داخلی فروپاشیده شود و به معماری بازگردد یا به‌صورت کاملاً بیرون از آن نظر شود» (Rice, 2003, 145). در واقع، در این دیدگاه معماری داخلی می‌تواند هم به‌عنوان امری در نظر گرفته شود که از معماری به وجود آمده است، و هم می‌تواند به‌عنوان عرصه‌ای در نظر گرفته شود که برآمده از حوزه‌ای همچون طراحی یا طراحی صنعتی است. بنابراین گویا معماری داخلی دو خاستگاه متمایز دارد. در حالت دوم که خارج از حوزه معماری است، نسبتی با معماری ندارد (شکل ۵).



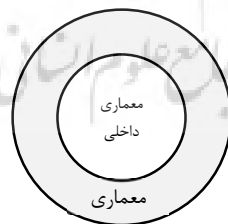
شکل ۵. معماری داخلی به مثابه امری که هم در معماری است و هم در بیرون از معماری

معماری داخلی به مثابه امری مرزمند با معماری

این نسبت در پیش فرض سخنان بسیاری از صاحب نظران معماری داخلی وجود دارد؛ بدین صورت که زمانی که این افراد از معماری داخلی صحبت می کنند، آن را به درون ساختمان نسبت می دهند و در مقابل، زمانی که از معماری صحبت می کنند، آن را به بیرون بنا تقلیل می دهند. بنابراین گویی دو مفهوم درون و بیرون را در مقابل هم می گذارند (شکل ۶). این نگرش به عنوان مثال، در مقدمه کتاب فلسفه‌ای از طراحی داخلی نوشته استنلی ابرکرومبی مشهود است (Abercrombie, 1990). تقلیل معماری داخلی به فضای درون و معماری به فضای بیرون، این دو را در مقابل هم قرار می دهد و مرزی مشخص را تعیین می کند که دیوارهای خارجی بنا هستند. بنابراین در این نگرش معماری داخلی امری مرزمند با معماری است. گویی تمام معماری داخلی توسط معماری تحدید می شود (شکل ۷).



شکل ۶. تقلیل معماری داخلی به «درون» و معماری به «بیرون» بنا، در عین حال تقابل معماری و معماری داخلی

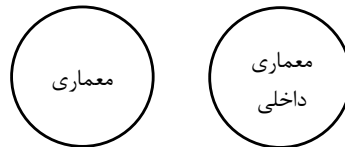


شکل ۷. معماری داخلی به مثابه امری مرزمند با معماری

معماری داخلی به مثابه امری مستقل از معماری

مستقل پنداشتن معماری داخلی از معماری، نگرشی است که بسیاری از صاحبان حرفه یا دانش معماری داخلی معتقد هستند و حتی به دنبال اثبات آن مخصوصاً به متخصصان معماری هستند. به عنوان مثال، کلینمن و همکارانش اعتقاد دارند که «طراحی داخلی رشته‌ای است که متمایز از معماری (یا رشته‌های دیگر) است، بنابراین

دانش مجزای مخصوص خود را دارد» (Kleinman *et al.*, 2012). در نقل قول دیگری از استنلی ابرکرومی می‌توان معتقدبودن به حوزه مستقل معماری داخلی را که درعین حال جایگاهی همسان با معماری دارد، مشاهده نمود: «معماری و طراحی داخلی دو جنبه از یک شکل هنری واحد سه‌بعدی و قابل زندگی - هستند که قابل ترجمه و تبدیل به یکدیگر نیستند. معنای آن‌ها فقط در واژگان آن‌ها قابل فهم است» (Abercrombie, 1990). این نگرش که معمولاً در پی تلاش برای مشروعیت‌سازی معماری داخلی مطرح می‌شود، حوزه‌ای کاملاً جدا از معماری برای معماری داخلی می‌سازد و بین این دو تمایز قائل می‌شود (شکل ۸).

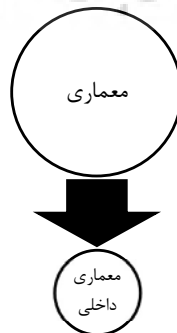


شکل ۸. معماری داخلی به‌مثابه امری مستقل از معماری

معماری داخلی به‌مثابه امری مادون و حقیر نسبت به معماری

این دیدگاه به معماری داخلی به‌مثابه امری درجه دو و حقیر^{۲۴} نسبت به معماری نگاه می‌کند. نقل قولی از کیتی اسمیت در این باره شایان توجه است: «داخلی‌ای که با پاکت معماری ساخته می‌شود، فضای انحصاری و سرکوب‌شده است. به بیانی دیگر، داخلی امری درجه دو است و با فرم معماری که شکل‌دهنده آن است، محدود می‌شود» (Smith, 2004, 93-94).

محقر پنداشتن معماری داخلی نسبت به معماری در دو رویکرد فکری قابل مشاهده است (König & Bakker, 2012, 118): رویکرد اول، زمانی است که طراح داخلی ادعا می‌کند که طراحی داخلی، رشته‌ای مجزا است، این موقعیت، معماران را وادار می‌کند تا نسبت حقیرانه (حقیر پنداشتن) را تجربه کنند: «من زمانی حقیر پنداشتن را تجربه می‌کنم که «دیگری» جایی که «متعلق به من است» را اشغال کند» (Kristeva, 1982, 10). این امر بیانگر علت ایجاد دردسر و مسائلی است که زمانی به وجود می‌آید که رشته‌ها در پی تمایز ایجادکردن و شکل‌دادن هویت‌های متفاوت هستند. اما در دومین رویکرد بیانیه حقیر پنداشتن، که ناگوارتر از رویکرد اول است، طراحی داخلی تصدیق می‌شود اما جنبه‌های مهم هستی‌شناسی آن به‌عنوان منبع آلودگی نگاه می‌شود. نقل قولی از تیت و اسمیت که «معماری درباره ایده‌هاست و درمقابل طراحی داخلی درباره بینایی و لامسه (تصویر) است» (Tate & Smith, 1986) در برابر گفته زها حدید که از شامل شدن تصویر در معماری نگران است و آن را مایه نابودی معماری می‌داند (Hadid, 1993)، نشان‌گر نوعی نگاه تحقیرآمیز به معماری داخلی است (شکل ۹).



شکل ۹. معماری داخلی به‌مثابه امری مادون و حقیر نسبت به معماری

نامعین بودن نسبت معماری داخلی و معماری

وقتی می‌توان نسبت میان دو امر را مشخص کرد که محدوده‌ای مشخص برای هریک قائل بود. الن کلینگنبرگ اعتقاد دارد «فضای داخلی به‌طور مشخص درون یک ساختمان نیست. می‌تواند زیر آسمان باشد و معماری‌ای نباشد» (Klingenberg, 2006, 22). چنین تعریفی از معماری داخلی که آن را می‌تواند بی‌نسبت با معماری بیندازد، متفاوت است با نسبتی مستقل از معماری که در رویکرد هفتم نسبت معماری داخلی و معماری تشریح شد. درواقع در این نسبت، معماری داخلی می‌تواند به‌گونه‌ای در نظر گرفته شود که هیچ نسبتی با معماری نداشته باشد (شکل ۱۰).



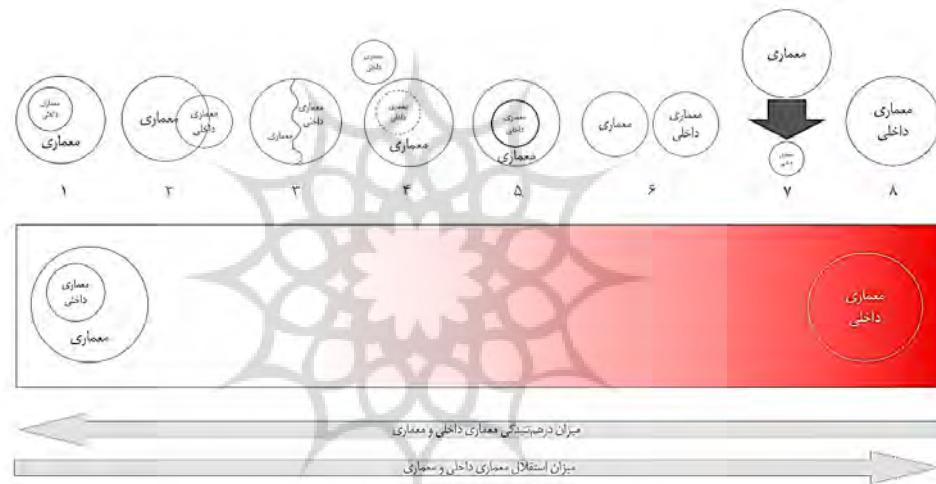
شکل ۱۰. نامعین بودن نسبت معماری داخلی و معماری

تحلیل هشت دیدگاه مذکور درباره نسبت معماری داخلی و معماری

در مروری که در بخش قبلی بر آراء و نظرات متخصصان صورت گرفت، مشخص شد می‌توان دیدگاه‌های موجود درباره نسبت معماری داخلی و معماری را در هشت دسته شمرد. از دیدگاه دسته اول که «معماری داخلی به‌مثابه بخشی از معماری» دانسته می‌شود تا دسته هشتم که از «نامعین بودن نسبت معماری داخلی و معماری» سخن می‌گوید، می‌توان شاهد طیفی بود که رفته‌رفته نسبت معماری داخلی و معماری را از نسبتی درهم‌تنیده به نسبتی مستقل و حتی نامعین می‌رساند. درواقع، در دیدگاه اول، معماری داخلی به‌مثابه بخشی از معماری، مناسباتی درگیر و ممزوج با معماری می‌یابد. این نسبت در دیدگاه دوم قدری کم‌رنگ می‌شود، وقتی معماری داخلی به‌مثابه امری دانسته می‌شود که «معماری نمی‌تواند آن را به کفایت انجام دهد»، معماری داخلی کمی از درون معماری خارج می‌شود و بخش‌هایی از آن در بیرون معماری جای می‌گیرد. دیدگاه سوم، که معماری داخلی را «به‌مثابه امری مکمل معماری» می‌داند، از افتراق بیشتر بین این دو حوزه، نسبت به دیدگاه دوم حکایت دارد. درواقع، در این دیدگاه، معماری داخلی و معماری دو امری هستند که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و یکدیگر را کامل می‌کنند؛ به یک معنا، با وجود افتراقی که با یکدیگر دارند، اتحادی نیز بین این دو وجود دارد، اتحادی که حکایت از پیوندهای بین این دو حوزه دارد.

اما دیدگاه چهارم، گام را کمی فراتر می‌گذارد و نسبت معماری داخلی و معماری را چنین می‌داند که «معماری داخلی هم در معماری و هم در جایی بیرون از معماری» می‌تواند تعیین یابد. در این دیدگاه، زمانی که معماری داخلی در معماری باشد، مشابه دیدگاه دسته اول دانسته می‌شود، اما زمانی که در جایی بیرون از معماری عینیت پیدا کند، گویی عرصه‌ای مستقل از معماری یافته است. با توجه به دووجهی بودن دیدگاه چهارم می‌توان در طیف نسبت معماری داخلی و معماری، این دیدگاه را در جایگاهی میانه این طیف قرارداد. دیدگاه پنجم کمی به سمت استقلال نسبت معماری داخلی و معماری پیش می‌رود؛ این دیدگاه که معماری داخلی را «امری مرزمند با معماری» تلقی می‌کند، اشاره به تقلیل معماری داخلی به فضای درون و تحدید معماری به بیرون دارد. این دیدگاه که به نوعی ارتباطی مستقل و جدا بین این دو حوزه قائل است، به مرز برجسته بین این دو عرصه اشاره می‌کند که گویی همان مرز بین درون و بیرون یک بنا است. بنابراین در این دیدگاه معماری داخلی و معماری به‌مثابه دو همسایه تلقی می‌شوند که گویی معماری، معماری داخلی را در آغوش گرفته است و تمام مرزهای معماری داخلی به معماری منتهی می‌شود.

دیدگاه ششم که معماری داخلی را «به‌مثابه امری مستقل از معماری» می‌انگارد، جایگاهی همسان برای معماری داخلی و معماری قائل است و اعتقاد دارد معماری داخلی، از دانش مجزای خود برخوردار است و از آنجایی که اتصالات یا پیوندهای بین معماری داخلی و معماری را منکر نمی‌شود، آن را در جایگاه ششم این طیف قرار دادیم. اما در دیدگاه هفتم نسبت بین معماری داخلی و معماری، «معماری داخلی به‌مثابه امری مادون و حقیر نسبت به معماری» دانسته می‌شود. در این دیدگاه معماری داخلی عرصه‌ای خارج از معماری است و اساساً امری تقبیح‌شده و ناپسند گمارده می‌شود. بنابراین نسبتی دورافتاده‌تر از معماری نسبت به دیدگاه‌های قبلی دارد؛ و در آخر، دیدگاه هشتم اشاره دارد به «نامعین بودن نسبت معماری داخلی و معماری»، به‌گونه‌ای که نمی‌توان اساساً ارتباطی میان این دو قائل شد، چرا که در این تعریف، معماری داخلی بی‌نسبت با معماری شناسایی می‌شود و به قولی می‌تواند در جایی باشد که اصلاً در آنجا معماری نباشد. هشت دیدگاه مذکور را می‌توان به‌صورت طیفی در نظر گرفت که هر چه از دیدگاه اول به دیدگاه هشتم حرکت می‌کند، از «ارتباطی درهم‌تنیده بین معماری داخلی و معماری» به «ارتباطی مستقل» بین این دو پیش می‌رود. این طیف را می‌توان به‌صورت نمودار زیر نشان داد (شکل ۱۱).



شکل ۱۱. مدل طیف‌گونه هشت دیدگاه موجود درباره نسبت معماری داخلی و معماری، از درهم‌تنیدگی تا استقلال معماری داخلی و معماری

نگاهی انتقادی بر دیدگاه‌های موجود و تبیین مدل مفهومی جدید در فهم نسبت معماری داخلی و معماری

با توجه به بررسی صورت‌گرفته بر هشت دیدگاه درباره چگونگی نسبت معماری داخلی و معماری، می‌توان گفت که تعریف صاحب‌نظران مذکور از معماری داخلی، مبنایی برای تعیین نسبت معماری داخلی و معماری بوده است؛ در واقع تفاوتی که در مدل‌های مختلف مذکور وجود دارد از تفاوت در تعریف معماری داخلی در برابر تعریف معماری نشئت می‌گیرد. در اینجا، تلاش می‌شود با تعمقی در معنای معماری داخلی، بازتعریف نسبت آن با معماری محقق شود.

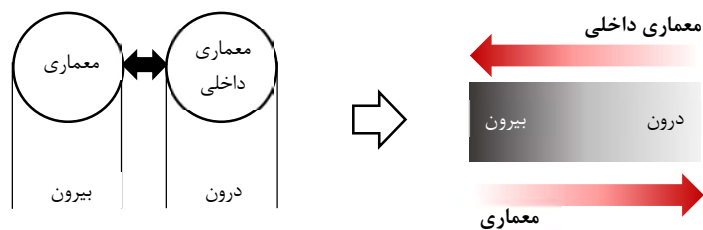
آتیویل در «به‌سوی تاریخ داخلی» به پویا بودن درون‌ویبرون و مشکل بودن تعیین نسبت این دو اشاره می‌کند و می‌گوید «پرسش از درون‌ویبرون کماکان بجا و مؤثر است اما آن‌ها پویا هستند، روابط آن‌ها تغییر می‌کند و به‌صورت ثابت تعریف نمی‌شوند. محدوده‌های ثابت معماری، دیگر شکل‌دهنده غالب و عنصر مداخله‌گر تعیین ارتباطات درون‌ویبرون نیستند» (Attiwill, 2004, 3). بنابراین اصلاً تفکیک فضای درون و فضای بیرون

میسر نیست و نمی‌توان مرزی بین درون و بیرون قائل شد. در نتیجه، باید توجه داشته باشیم که وقتی در تعریف معماری داخلی و معماری از درون و بیرون صحبت می‌کنیم، از محدوده‌های ثابت و معینی سخن نمی‌گوییم. اما اگر بخواهیم فرای این موضوع بیندیشیم، محدود کردن کار معماری داخلی به فضای درون و کار معماری به فضای بیرون چگونه ممکن است؟

در واقع، مرز کشیدن بین کار معماری و معماری داخلی و محدود کردن آن‌ها به بخش‌هایی مجزا از یک بنا، نه تنها سبب آسیب به امر معماری^{۲۵} (به‌عنوان یک امر کل) می‌شود، که اصلاً نشدنی است. مگر معمار داخلی می‌تواند بدون فکر کردن به چگونگی دسترسی به بنا، دید و منظر، مسائل اقلیمی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی صوتی بستر بیرون، به طراحی درون بپردازد؟ چگونه معمار داخلی می‌تواند نسبت به تحلیل بیرونی یک بنا بی تفاوت باشد و اندیشه و طراحی خود را به فضای درون محدود کند؟ این چنین مجزا پنداشتن عجیب‌تر هم می‌شود وقتی بخواهیم معماری را به‌مثابه «معماری بیرونی» قلمداد کنیم. آخر معمار چگونه می‌تواند بدون اندیشیدن به درون بنا معماری کند؟ مگر می‌شود معمار به پلان و فضاهای داخلی نیندیشد و فقط پوسته بیرونی بنا را طراحی کند؟ مرز بندی بین درون و بیرون و در نتیجه بین معماری داخلی و معماری چطور ممکن است؟ برای مثال بیابید به بازشوها بیندیشیم؛ حد و مرز یک بازشو چگونه است؟ چشم‌اندازی که ناظر از درون بنا به بیرون می‌یابد جزء فضای درون است یا بیرون؟ آیا معمار داخلی با فکر کردن به مسئله «نگاه» کاربران و برای قاب کردن مناظر، این چشم‌اندازها را جزئی از مسائل طراحی خود نمی‌بیند؟ اصلاً تعیین محل بازشوها، امری است مربوط به فضای درون یا فضای بیرون؟

بنابراین هم مرزهای درون و بیرون آن قدر پویا است که نمی‌توان به‌طور قاطع از فضای درون و فضای بیرون سخن گفت، و هم اساساً نسبت دادن معماری داخلی به درون و تقلیل دادن معماری به بیرون امکان‌پذیر نیست. این درهم‌آمیختگی و درهم‌تنیدگی درون و بیرون، و معماری داخلی و معماری، در تعیین نسبت معماری داخلی و معماری نقش مهمی ایفا می‌کند.

از آن جایی که در نگاه فوق، صحبت از درون و بیرون مطرح است، از یکی از هشت دیدگاه مذکور: یعنی دیدگاه پنجم، کمک گرفته می‌شود و تعریف موجود با تعریف این دیدگاه مقایسه می‌شود. در دیدگاه پنجم بررسی شد که چگونه تقلیل معماری داخلی به درون و تخفیف معماری به بیرون بنا، معماری داخلی و معماری را به‌طور کامل از یکدیگر مستقل می‌کند و مرزی محکم بین این دو شکل می‌دهد. در این دیدگاه، گویی معماری داخلی توسط معماری احاطه شده است و تمام مرزهای پیرامون معماری داخلی به معماری ختم می‌شود (شکل ۶ و شکل ۷). این نگرش که اساساً معماری داخلی را به درون، و معماری را به بیرون تقلیل می‌دهد و این دو را با مرزی مشخص در کنار هم قرار می‌دهد، در تضاد با تعریف موجود، یعنی پویایی درون و بیرون و درهم‌آمیختگی معماری داخلی و معماری است. در واقع، می‌توان گفت دیدگاه پنجم می‌تواند به‌صورت نمودار سمت راست شکل (۱۲) تغییر یابد:



شکل ۱۲. سمت چپ: دیدگاه پنجم، تجزی فضای درون و بیرون و احاله آن‌ها به ترتیب به معماری داخلی و معماری. سمت راست: نگاهی طیف‌گونه به فضای درون و بیرون و معماری داخلی و معماری و پرهیز از مرز بندی

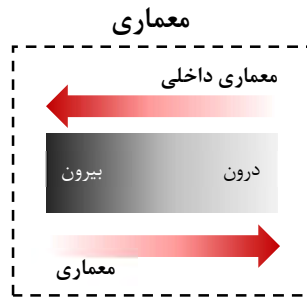
در این نمودار، مشاهده می‌شود که چطور نگاهی فاقد مرز به فضای درون و بیرون و نشان دادن آن به صورت یک طیف می‌تواند دیدگاه پنجم را متحول سازد. در نمودار سمت راست تصویر فوق، معماری داخلی تنها به فضای درون نسبت داده نشده است، چنان‌که معماری تنها مربوط به فضای بیرون نیست. همان‌طور که در نمودار نشان داده شده است، معماری داخلی امری است که بیشتر با فضای درون سروکار دارد. اما بی‌توجه به فضای بیرون نیست، معماری نیز اگرچه تمرکز اصلی آن بر فضای بیرون است، به درون نیز توجه دارد؛ طیف‌گون نشان دادنِ فلش‌های قرمز رنگ معماری داخلی و معماری برای نشان دادن این نکته است. به یک معنا، معماری داخلی امری است که بیشتر متمرکز بر درون است و کمتر با فضای بیرون سروکار دارد. در مقابل، معماری امری است که عمدتاً درگیر بیرون است، اما با درون نیز سروکار دارد. بنابراین در این دیدگاه، نسبت معماری داخلی و معماری، نسبت دو امر مرزمند و منفک نیست، بلکه سخن از دو امر درهم‌تنیده و درهم‌آمیخته است. اما درهم‌تنیدگی معماری داخلی و معماری در هیچ‌یک از دیدگاه‌های مذکور دیگر نیز مشاهده نمی‌شود. دیدگاه اول، معماری داخلی را بخشی از معماری می‌داند. دیدگاه دوم نیز معماری داخلی را امری کوچک‌تر از معماری می‌پندارد که معماری می‌تواند بخش‌هایی از آن را عهده‌دار شود. در هیچ‌یک از این دو درهم‌آمیختگی معماری داخلی و معماری مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در دیدگاه چهارم که اشاره به دیدگاه اول و درعین حال دیدگاه هشتم دارد، نیز معماری داخلی و معماری به صورت مجزا منظور شده‌اند. دیدگاه‌های سوم، ششم و هفتم هم به همین صورت‌اند. اما در دیدگاه سوم، نکته‌ای مشاهده می‌شود که لازم است مورد بررسی و تحلیل قرارگیرد.

دیدگاه سوم، دیدگاهی است که در آن معماری داخلی و معماری، مکمل یکدیگر هستند و با یکدیگر تشکیل یک کل واحد را می‌دهند. این‌که آن کل واحد را چه می‌توان نام گذاشت، نکته مهمی است؛ شاید بتوان امر معماری را به‌عنوان یک رشته کلی در نظر گرفت. شاید چیزی که تا پیش از موضوعیت یافتن یا استقلال یافتن معماری داخلی مطرح بود. گویی یک «معماری بزرگ» داریم و یک «معماری کوچک» و آنچه از ترکیب معماری داخلی و «معماری کوچک» حاصل می‌شود، همان «معماری بزرگ» است. در این مقاله، «معماری بزرگ» به صورت «معماری»، و «معماری کوچک» به صورت «معماری» نگاشته می‌شود (شکل ۱۳).



شکل ۱۳. معماری و معماری داخلی به‌مثابه مکمل‌هایی که از ترکیب آن‌ها «معماری» حاصل می‌شود

مکمل بودن معماری داخلی و معماری، که ویژگی دیدگاه سوم است، نکته‌ای است که در مدل سمت چپ شکل (۱۲) نیز مطرح است. اما این مدل با دیدگاه سوم این تفاوت را دارد که در دیدگاه سوم، معماری داخلی و معماری، اگرچه مکمل هم‌اند، اما دو امر مجزا و منفک هستند، اما در مدل مذکور، معماری داخلی و معماری درهم‌تنیده و درگیر با یکدیگرند. در شکل (۱۴)، ضمن نشان دادن این امر، مکمل بودن معماری داخلی و معماری و تشکیل یک کل که همان «معماری» است، نشان داده شده است:



شکل ۱۴. تبیین مدل مفهومی نسبت معماری داخلی و معماری، با توجه به پویابودن مفهوم درون و بیرون و عدم محدودیت و مرزبندی معماری داخلی و معماری، نمودارهایی طیف‌گونه برای نشان دادن میزان تمرکز هریک، و ازسویی تکامل آن‌ها با یکدیگر و تشکیل امر کل «معماری»

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، نسبت «معماری داخلی» و «معماری» و شناخت مناسبات میان این دو مورد بررسی و واکاوی قرار گرفت. این امر در چهار گام صورت گرفت. در گام اول، با مروری بر سیر شکل‌گیری استقلال معماری داخلی از معماری، تلاش شد جایگاه کنونی معماری داخلی روشن شود. برای این منظور تبارهای اصلی معماری داخلی در مسیر استقلال‌یابی آن از معماری، یعنی «دکوراسیون داخلی» و «طراحی داخلی» بررسی شد و سیر تحولات آن در حرفه و آموزش مورد تحلیل قرار گرفت. در گام دوم مقاله که به بررسی و تحلیل آراء و نظرات درباره نسبت معماری داخلی و معماری اختصاص دارد، معماری داخلی معادل طراحی داخلی در نظر گرفته شد و بر این مبنا، نظرات موجود گردآوری شد. در این بخش، نظرات تمامی صاحب‌نظران عرصه طراحی فضاهای داخلی که تاکنون به صورت مکتوب درباره نسبت طراحی / معماری داخلی با معماری تعاریفی ارائه کرده‌اند، جمع‌آوری شد؛ دیدگاه‌های موجود در هشت دسته طبقه‌بندی شدند، همچنین مضمون هریک به صورت مدلی منترع شده تبیین شد. در گام سوم، هریک از این دسته‌ها مورد تحلیل قرار گرفتند و نسبت این آراء با یکدیگر در قالب یک مدل تحلیلی بیان شد. برای این منظور، مدلی طیف‌گونه طرح شد تا از دیدگاه اول درباره نسبت معماری داخلی و معماری تا دیدگاه هشتم در کنار هم قرار بگیرند. در این مدل، این موضوع مورد فهم قرار گرفت که مدل‌های مختلف می‌تواند به صورت یک طیف در کنار هم قرار گیرند به طوری که یک سر طیف، درهم‌تنیدگی معماری داخلی و معماری، و آن سر دیگر استقلال‌یافتگی این دو به نمایش درمی‌آیند. این مدل می‌تواند کمک کند تا از نسبت آراء متخصصان در این باره فهم دقیق‌تری حاصل شود. در نهایت، در گام چهارم، با نگاهی انتقادی به دیدگاه‌های موجود، با تأملی بر چپستی معماری داخلی، نسبت آن با معماری مورد بازاندیشی قرار گرفت و به منظور تحقق این امر، مدلی مفهومی تبیین شد. مدل مذکور مبتنی بر چند مفهوم است:

۱. پویایی درون و بیرون: در نسبت بین درون و بیرون، نمی‌توان مرزی قاطع قائل شد. این دو اساساً درهم‌آمیخته با یکدیگرند. بیرون می‌تواند به آسانی توسط یک پنجره قاب گرفته شود و بخشی از درون شود، یا توسط آینه‌ای به درون بازتابانده شود و در درون قرار گیرد؛ درون نیز می‌تواند برای مثال توسط دیوارهای شیشه‌ای به بیرون امتداد یابد، یا انعکاسی از آن بر حوضی در مقابل بنا، بیرون را متأثر کند. بنابراین نمی‌توان مرزی بین درون و بیرون قائل شد.
۲. نه معماری داخلی، محدود به درون است؛ و نه معماری، محدود به بیرون. معمار داخلی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن مسائل مربوط به بیرون، به طراحی درون بپردازد، معمار نیز نمی‌تواند با نادیده گرفتن درون

معماری کند. اگرچه تمرکز اصلی معمار داخلی بر درون است و تمرکز اصلی معمار بر بیرون.
۳. معماری داخلی و معماری مکمل یکدیگر هستند و با یکدیگر تشکیل یک امر کل می‌دهند که در این مقاله «معماری» نام گذاشته شد. معماری را شاید بتوان همان تخصصی دانست که تا پیش از استقلال یافتن طراحی/معماری داخلی وجود داشت. اما امروزه با توجه به استقلال یافتن طراحی/معماری داخلی و تخصصی شدن امر پرداختن به فضای داخلی، معماری را می‌توان برآمد دو تخصص جزئی‌تر معماری داخلی و معماری دانست.

مدل مذکور پاسخی است بر پرسش اصلی این پژوهش که از نسبت معماری داخلی و معماری سؤال می‌پرسد. در این پژوهش تلاش شد که با شناخت معماری داخلی، و بررسی و تحلیل آراء موجود درباره نسبت معماری داخلی و معماری، ضمن نگاهی منتقدانه به آراء موجود، و همراه با تأملی بر چیستی معماری داخلی، مدلی مفهومی در فهم چگونگی نسبت معماری داخلی و معماری تبیین شود. امید است این پژوهش بتواند به شناخت دقیق‌تری از معماری داخلی و روشن شدن نسبت آن با معماری کمک کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مدعای فوق براساس فهم چیستی معماری داخلی است. یکی از ارکان این فهم، شناخت منشأ یا خاستگاه است؛ در بحث تبارشناسی معماری داخلی، «معماری» یکی از اصلی‌ترین نیاکان معماری داخلی محسوب می‌شود، تخصصی که پیوندهایی ناگسستنی با معماری داخلی دارد. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به (طهماسبی و ایمانی، ۱۴۰۰). در ادامه مقاله حاضر، در بخش تعاریف و بررسی نسبت معماری داخلی و معماری، به چگونگی این پیوندها پرداخته شده است. همچنین بازتاب این مدعا در برنامه تدریس رشته معماری داخلی که دارای دروس مشترک بسیاری با معماری است، روشن است.
۲. تا قبل از قرن هجدهم از آنجایی که اساساً کاری با عنوان حرفه دکوراسیون داخلی، طراحی داخلی، یا معماری داخلی موجودیت نداشت، امر مربوط به طراحی فضاهای داخلی بخشی از تخصص معماری بود و عمدتاً توسط معماران انجام می‌شد. مخصوصاً در دوره رنسانس با پدید آمدن بناهای پرطمطراق و پرجزئیات برای طبقه اشراف، طراحی درون بناها به شکلی مجزا و مستقل اهمیت یافت. به این دلیل بود که از قرن شانزدهم میلادی، فضای درون بناها به شکلی ویژه مورد توجه معماران قرار گرفت (Pile & Friedmann, 2007, 16). البته در کنار معماران، نقاشان، مجسمه‌سازان و برخی دیگر از هنرمندان و پیشه‌وران هم در طراحی و ساخت فضای داخلی مشارکت داشتند؛ رافائل، برادران آدام، توماس چپیندال از آن دسته از هنرمندانی هستند که در طراحی فضاهای داخلی نقش پررنگی داشتند (پایل و گورا، ۱۳۹۷). همچنین از دوران رنسانس تا قبل از قرن هجدهم حرفه‌مندانی چون نساچان و بازگانان نیز در طراحی فضاهای داخلی فعالیت می‌کردند (Binggeli, 2007). با این حال، تا قبل از قرن هجدهم، می‌توان معماران را مهم‌ترین و پر نقش‌ترین افراد در زمینه طراحی فضاهای داخلی دانست.
۳. این ادعا که توسط چارلز رایس (Rice, 2008) مطرح شده است، اشاره به اولین نشانه‌های ظهور دکوراسیون داخلی دارد. البته همان‌طور که ذکر شد، تا قبل از قرن هجدهم نیز توجه معماران و برخی هنرمندان به‌طور ویژه جلب فضای داخلی می‌شود، اما این امر پس از انقلاب صنعتی و تحولاتی که در نظام اجتماعی و اقتصادی و همچنین در تولید انبوه مبلمان به وجود می‌آید، پررنگ‌تر می‌شود. گرچه به‌زعم مسی ظهور نام «دکوراسیون داخلی» در اوایل قرن بیستم روی می‌دهد (مسی، ۱۳۹۹) و در قرن نوزدهم مهم‌ترین زمینه‌سازی این امر رخ می‌دهد.

4. Domesticity
5. Institute of British Decorators
6. Decorators' Club in New York
7. Total Work of Art- Gesamtkunstwerk

۸. نمی‌توان گفت امر اتصال فضای داخلی به معماری، در «دکوراسیون داخلی» و حتی در کار پرداختن به فضای داخلی که توسط معماران و هنرمندان قبل از قرن هجدهم صورت می‌گرفت وجود نداشته است. نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است این است که این اتصال از حیث ایده‌های طراحی بسیار قوی‌تر از سابق می‌شود. این امر چنان تأثیرگذار است که می‌توان به‌وضوح در مقایسه داخلی‌ای که توسط طراحانی چون ریتولد شکل می‌گیرد، با داخلی‌ای که توسط دکوراتوره‌های قرن نوزدهم خلق می‌شود، متوجه شد. «خانه شرودر»، یک مثال تمام‌عیار است؛ در این طراحی مشاهده

می‌کنیم که فضای داخلی در هماهنگی با معماری بنا طراحی شده است، درواقع آن تمایز و جدایی‌ای که تا پیش از این، بین درون و بیرون بنا وجود داشت، از بین می‌رود. همچنین به‌کارگیری فرم‌های هندسی خالص و رنگ‌های اصلی از نمای ساختمان تا مبلمان آن ادامه پیدا می‌کند. به تعبیری بنا به‌مثابه یک «اثر هنری کامل» تبلور می‌یابد. این درحالی‌ست که داخلی‌هایی که توسط دکوراتورهای داخلی طراحی می‌شد، اساساً توجهی به هماهنگی بین درون و بیرون نداشتند و مبلمان و اشیائی که در فضای داخلی به کار گرفته می‌شد، بیش‌از توجه به ساختارهای معمارانه، پیرو روحیات و تعلقات ساکنان فضا بودند. این موضوع به تفصیل در مقاله‌ای از نگارندگان با عنوان «تأملی در خاستگاه و چگونگی شکل‌گیری دکوراسیون داخلی، طراحی داخلی، و معماری داخلی» در نشریه هنرهای زیبا-معماری و شهرسازی منتشر شده است (دربندی، ایمانی، رحیم‌زاده، ۱۴۰۱).

9. Performance

10. Institute of British Decorators

11. Incorporated Institute of British Decorators and Interior Designers

12. British Institute of Interior Design

13. Decorators' Club

14. American Institute of Interior Decorators (AID)

15. American Institute of Interior Designers (AIID)

16. 1991 Encyclopedia of Association

17. New York School of Applied and Fine Arts

18. The Interior Design Educators' Council

19. Journal of Interior Design Education and Research

20. Journal of Interior Design

21. National Council for Interior Design Qualification

22. International Federation of Interior Architects/Designers (IFI)

۲۳. از جمله: (White, 2009); (Captan, 2014); (کان، ۱۳۹۹); (König, 2011).

24. Abject

۲۵. تفاوت «معماری» و «معماری» که به‌صورت قراردادی به این صورت درآمده‌اند، در سطور پیش‌رو در تحلیل دیدگاه سوم معین شده است.

فهرست منابع

- پاپل، جان، و گورا، جودث (۱۳۹۷). تاریخ طراحی داخلی (جلد اول) (مترجمان: محمدرضا نامداری و لیدا حسین‌زاده). تهران: انتشارات کسری.
- حیدری، شاهین (۱۳۹۳). درآمدی بر پژوهش معماری. تهران: انتشارات فکر نو.
- دربندی، مریم؛ ایمانی، نادیه و رحیم‌زاده، محمدرضا (۱۴۰۱). تأملی در خاستگاه و چگونگی شکل‌گیری دکوراسیون داخلی، طراحی داخلی، و معماری داخلی. هنرهای زیبا-معماری و شهرسازی، ۲۷ (۴)، ۳۹-۵۰.
- دربندی، مریم؛ ایمانی، نادیه و رحیم‌زاده، محمدرضا (۱۴۰۲). «معماری داخلی» یا «طراحی داخلی»؟ تفاوتی اسمی یا ماهوی. اندیش‌نامه معماری داخلی، ۲ (۲)، ۱۱-۲۶.
- طهماسبی، فردین، و ایمانی، نادیه (۱۴۰۰). تبارشناسی تخصص طراحی داخلی. اندیش‌نامه معماری داخلی، ۱ (۱)، ۱۱-۲۷.
- کان، سانشی (۱۳۹۹). بازاندیشی در طراحی و فضاهای داخلی: انسان در محیط مصنوع (مترجم: محمد رضایی). تهران: انتشارات کسری.
- گروت، لیندا، و وانگ، دیوید (۱۳۸۴). روش‌های تحقیق در معماری (مترجم: علیرضا عینی‌فر). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مسی، آن، (۱۳۹۹). تاریخ طراحی داخلی از ۱۹۰۰ (مترجم: حمیدرضا انصاری). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- Attiwill, S. (2004). Towards an interior history. *IDEA Journal*, 5(1), 1-8.

- Abercrombie, S. (1990). *A Philosophy of Interior Design*. Colorado : Westview Press.
- Baxter, P. (1991). Thirty years of growth in the literature of interior design. *Journal of Design History*, 4(4), 241-250.
- Binggeli, C. (2007). *Interior Design: A Survey*. New Jersey : Wiley.
- Crysler, C.G. (2003). *Writing spaces. Discourses of architecture, urbanism, and the built environment*. New York : Routledge.
- Edwards, C. (2011). *Interior Design: A Critical Introduction*. New York : Berg.
- Gürel, M.Ö., & Potthoff, J.K. (2006). Interior design in architectural education. *International Journal of Art & Design Education*, 20(2), 217-230.
- Hadid, Z. (1993). Another beginning. Peter Noever (Ed.), *The end of architecture? Documents and manifestos* (24-33). Munich : Prestel- Verlag.
- Harwood, B. (1991). Comparing the standards in interior design and architecture to assess similarities and differences. *Journal of Interior Design*, 17(1), 5-18.
- Hughes, N. (2003). Defending interior design. *Contract*, 45(1), 102-113.
- Kaptan, B. (2014). Interior architecture and Interior Design : Two Concepts, One Profession. *World Applied Sciences Journal*, 32 (9), 1935-1941.
- Kleinman, K., Merwood-Salisbury, J., & Weinthal, L. (Eds.). (2012). *After taste: Expanded practice in interior design*. New York : Princeton Architectural Press.
- Klingenberg, E. (2006). Interspace. Paper presented at *Interior Design: The State of the Art. IFI Round Table Conference*, 24 June, International Federation of Interior Architects/Designers, Singapore.
- König, R. (2010). *Interior Design as Architecture's 'Other'*. Dissertation for receiving Master of Interior Architecture, University of Pretoria.
- König, R. (2011). The Embarrassment Over Decoration. Arguing Against Title Change - The Case of 'Interior Design' : 'Interior Architecture', *IDA Congress Education Conference*.
- König, R., & Bakker, K. A. (2012). Architecture's other : an ontological reading of the abject relationship with interior design. *Image & Text: A Journal for Design*, 20(1), 110-126.
- Kristeva, J. (1982). *Powers of horror* (Translated by LS Roudiez). New York : Columbia University Press.
- Kurtich, J. & Eakin, G. (1993). *Interior Architecture*. New York : Van Nostrand Reinhold.
- Lees-Maffei, G. (2008). Introduction : Professionalization as a focus in interior design history. *Journal of Design History*, 21(1), 1-18.
- Pile, J. F., & Friedmann, A. (2007). *Interior Design*, 4th ed. Harlow, Prentice Hall.
- Piotrowski, C. M. (2002). *Professional practice for interior designers*. New York : John Wiley & Sons.
- Rice, C. (2003). Bourgeois inhabitations: Theory and the historical emergence of the interior. *Architectural Theory Review*, 8(2), 143-151.
- Rice, C. (2008). *The emergence of the interior: architecture, modernity, domesticity*. New York : Routledge.
- Smith, C. (2004). Inside-out : Speculating on the interior. *IDEA Journal*, 5(1), 93-102.
- Tate, A., & Smith, C.R. (1986). *Interior design in the 20th century*. New York : Harper & Row.

- Wharton, E., & Codman, O. (1897). *The Decoration of Houses*. New York: Norton.
- White, A. C. (2009). What's in a name? Interior design and/or interior architecture: The discussion continues. *Journal of Interior Design*, 35(1), x-xviii.
- Wild, P. (2019). *Interior design identity as practiced*. Dissertation for receiving Ph.D. School of Design, Creative Industries Faculty Queensland, University of Technology.

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to Journal of Architecture and Urban Planning. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله



دربندی، مریم؛ ایمانی، نادیه و رحیمزاده، محمدرضا (۱۴۰۲). در جستجوی نسبت «معماری داخلی» و «معماری». نشریه علمی نامه معماری و شهرسازی، ۱۶(۴۲)، ۵-۲۴.

DOI: 10.30480/AUP.2023.4570.1992

URL: http://aup.journal.art.ac.ir/article_1145.html



In Search of the Relationship Between "Interior Architecture" and "Architecture"

Maryam Darbandi

Ph.D., Department of Architecture, Faculty of Architecture and Urban Planning, University of Art, Tehran, Iran

Nadieh Imani

Associate Professor, Department of Architecture, Faculty of Architecture and Urban Planning, University of Art, Tehran, Iran (Corresponding author)

Mohammadreza Rahimzadeh

Assistant Professor, Department of Architecture, Faculty of Architecture and Urban Planning, University of Art, Tehran, Iran

Abstract

"Interior architecture" as a professional and academic discipline, despite having an independent position, is mixed and intertwined with "architecture". It can be said that until about a century ago, when "interior architecture" and "interior design" had not been formed, the arrangement and design of interior spaces were mainly related to the specialty of "architecture" and architects had the main responsibility for this work. But after the changes and transformations that took place over the last two centuries, especially in the social, professional, and academic systems, specialties were formed with the names of "interior decoration", "interior design", and "interior architecture" respectively, and its specialists became the main bearers of the responsibility related to the arrangement and design of interior spaces. Today, interior architecture or interior design has such an independent position in the professional and education system that few can ignore its legitimacy. However, it is important to consider that despite the formation of an independent position for "interior architecture" (or "interior design"), due to its common nature and institution, it has a close and intertwined relationship with "architecture". Therefore, the relationship between interior "architecture" and "architecture" is the subject of this research. This research has been carried out in four steps. Since this article is about the position of interior architecture in relation to architecture, the recognition of interior architecture has been first discussed with a brief overview. Therefore, in the first part, a review of the formation of this specialty has been done in order to gain knowledge of interior architecture through genealogy and examine the course of its evolution. In order to achieve this purpose, it was investigated how the three specializations "interior decoration", "interior design" and "interior architecture" emerged. In the second part, there is a review of opinions in the field of the relationship between "interior architecture" and "architecture" and an attempt has been made to categorize these opinions. To better achieve this, abstract models have been used to explain these opinions. In the third part, by examining and analyzing these votes, the relationship of these votes with each other in a comprehensive model structure was examined. Finally, in the fourth part, with a critical look at the mentioned models, a new conceptual model has been explained to analyze the relationship between "interior architecture" and "architecture". The type of research is qualitative, and its methodology is analytical interpretive, and logical reasoning. This research concludes that the relationship between interior architecture and architecture from the angle of the concept of inside and outside is in the form of a spectrum that interior architecture from inside to outside, and architecture from outside to inside, are intermingled and have no boundaries. At the same time, these two specializations form a whole in a complementary relationship. This research can contribute to a more accurate understanding of interior architecture and clarify its relationship with architecture.

Keywords: Interior design, interior architecture, architecture, inside, outside